
هر بار که به موج‌های آبی آرام،
فکر می‌کنم
آب شش‌هایم
پر می‌شود از اره ماهی!

گوش کن
مرغان دریایی مرده‌اند
چاره نیست
فانوس‌ها را
به گوش مرجان‌ها بیاویز؛
پیش از آن‌که جهان
با دو شاخه سیم
که از گلوی مار ماهی بیرون آمده
در جا منفجر شود

روزی که واژه‌ها
به نخستین بند شعر
برگردند
بندبند مرا گسسته می‌بینند
در مهی غلیظ
از دود و آتش و انتظار،
نشسته‌ام کنار پره‌های کبوترم
با انگشت‌های سوخته،
خرده‌هایم را
از لای چرخ دنده‌ها،
بیرون می‌کشم
دیگر به تاول‌ها
فکر نمی‌کنم
به راه درازی که آمده‌ام
اعتراف می‌کنم
با صدای بلند:



دست‌هایم را
که خسته نمی‌شود از پرنده‌گی -
به مانور زلزله برده‌ام
دست‌هایم را
که عادت کرده به انفجار
این آتش‌بازی
که گربه راه انداخته
ساده تمام نمی‌شود
در سطرهای قبل
چند بمب دست‌ساز
چند پرنده
و چند دست جا مانده
چه‌ل و چند بار انفجار؛
و چند فوج کبوتر
حالا برگرد به آشیانه اول
و استعاره پنهان را
در چینه‌دان کبوترها پیداکن